

خواندن ما

که باید و شاید هزینه تحصیلی و زندگی دانشجویان را تسابین کند فوراً به من خبر دهید. من حاضرم برای وزارت فرهنگ و معارف هر قدر که لازم باشد بدهم!

در این لحظه شاه به دانشجویان نزدیک شد و آنان به دور وی حلقه زدند.

رضاشاه با یک یک آنها دست داد و سپس خطاب به آنها گفت :

آیا میدانید که شماها را برای چه به خارج می فرستم؟
لحظه ای سکوت حکمفرما شد و سپس یکی از دانشجویان به خود جرات داده و گفت :

برای تحصیل عالییه تا به مملکت خدمت کنیم.

شاه نگاهش را به او دوخت و سپس سرش را بالا گرفت و به آسان خیره ماند.

لحظه ای گذشت و سپس خطاب به محصلین گفت :

ببینید آقایان! فرض می کنیم من و شما نسبت به یکدیگر وظیفه ای داریم، درست شد؟ وظیفه ای من مراقبت از شماست و وظیفه ی شما اندوختن علم و دانش. این را بدانید که تا من هستم برای تامین سعادت شما می کوشم و

دقیقه ای از فکر شما غافل نمی مانم، در عوض شما هم باید به من قول بدهید که هرگز فراموش نکنید یک ایرانی هستید! شماها باید بخاطر داشته باشید که نیاکان ما با افتخار زیسته اند.

شما نیز بایستی چنانکه شایسته است کشور خود ایران را به دنیا بشناسانید و آنقدر در خارج خوب رفتار کنید که بخاطر وجود شماها هم که باشد مردم اروپا نام ایران را از یاد نبرند. من منتظرم که شماها را پس از کسب موفقیت بار دیگر در همین جا ببینم.

در این لحظه اتفاقی افتاد که من شاید و دیگر آقایان که هنوز زنده هستند هرگز از یاد نبرده و نخواهیم برد و آن اتفاق این بود که اشک از چشمان شاه ناگهان جاری شد، اشکی که هرگز از چشم او جاری نشده بود و کسی به خاطر نداشت که او، مرد پر قدرت و جنگ دیده اشک بریزد!

بغض راه گلویش را بسته و اشکش سرازیر شده بود!

او با همان حالت تکان دهنده زمزمه کرد که :

آیا من شماها را بار دیگر خواهم دید...؟

از: خاطرات سیاسی فرخ "معتصم السلطنه"

آنروز رضاشاه چه گفت؟!

نفسها در سینه حبس شده بود. شاه با قدمهای محکم بطرف دانشجویان حرکت میکرد. در این لحظه ناگهان مخبرالسلطنه هدایت رییس الوزرا «رییس مجلس» جلو آمد و تعظیم کرد و گفت :

اعلی حضرت! امروز یکی از بزرگترین ایام پر افتخار ایرانیان است. از توجهات عالییه ای حضرت همایونی، صد نفر محصل به هزینه دولت حسب الامر عازم اروپا می شوند.

شاه لحظه ای به دانشجویان خیره شد و سپس خطاب به مخبرالسلطنه گفت :

اینکه کافی نیست. باید ببینیم که فقط به تامین مخارج اینها اکتفا کرده اید یا مریبان خوب و حسابی هم برای آقایان در نظر گرفته اید؟

مخبر بار دیگر تعظیم کرد و به عرض رساند که :
قربان! سرهنگ ریاضی و اسماعیل مرآت که از کارمندان عالی رتبه وزارت جنگ و وزارت فرهنگ هستند، یکی سرپرست محصلین لشگری و دیگری سرپرست محصلین کشوری خواهند بود. البته به سفرای مربوطه نیز دستور داده شد که نهایت مراقبت را بنمایند.

شاه حالت مخصوصی پیدا کرده بود. هم شاد بود و هم بغض راه گلویش را گرفته بود. لحظه ای سکوت کرد و سپس به آقای تقی زاده نزدیک شد و پرسید :

آقای وزیر مالیه! این بودجه ای را که برای هزینه محصلین در نظر گرفته اید کافی خواهد بود یا نه؟
هنوز وزیر مالیه جواب نگفته بود که شاه دوباره ادامه داد :

مبادا کاری بکنید که ما نزد اروپاییان سرشکسته و ورشکسته معرفی شویم.

هروقت دیدید دولت کسر بودجه دارد و نمی تواند آنطور

